

مقدمه دکتر هانس پیتر راداتس در سال 1941 در کشور آلمان متولد شد. او دارای دکترای شرق شناسی و اقتصاد ملی از این کشور است. به دلیل دانش و آگاهی او در امر شرق شناسی و تحلیل سیستم ها، سالیان متمادی نماینده و مشاور در بانک های بین المللی و شرکتهای تجاری در امور خاورمیانه بوده است. تحقیقات در امر شرق شناسی و تحلیلهای سیستماتیک وی در زمینه علوم طبیعی و تجربیات عملی او از مسائل خاور نزدیک این امکان را به او داد تا این کتاب را که فرم مخصوصی در مسئله «تحلیلهای عقلانی جامعه» دارد را به نگارش درآورد. صلاحیت تخصصی وی در تعداد زیادی از مقالات و سخنرانیها و همچنین مشارکت علمی او در تدوین «دایرة المعارف اسلامی» که از بهترین آثار شرق شناسی بین المللی است از ویژگیهای علمی اوست که وی را به عنوان یکی از صاحب نظران آلمانی در حوزه اسلام و شرق معرفی می نماید. دکتر هانس پیتر اواتس خود زاده آلمان است و طبیعتاً بررسی اسلام و اندیشه اسلامی را به نوعی تحت تأثیر قلمرو جغرافیایی خود و نوع حضور اسلام و مسلمانان و فرهنگی اسلامی در آلمان می بیند این تأثیر به کرات در نوشته های او بیان گردیده و شاید به نوعی انگیزه او در اهتمام به این اثر مشکلات و معضلاتی باشد که اروپا و خصوصاً آلمان در اثر حضور مسلمانان پیدا نموده اند. مقوله مهاجرت انبوه مسلمانان ترك به آلمان، بنیادهای اسلامی، مشکلات سیاسی و اجتماعی آنان، بروز و ظهور مفاهیم و واژه نسبتاً جدید با داشتن بارهای منفی در نگرش به این جامعه تا واکنشهای سیاسی، اجتماعی جوامع ساکن غرب و دیگر عوامل تشدیدکننده که متأسفانه سیر فزاینده ای از سال گذشته میلادی تاکنون داشته است تماماً زمینه هایی است که از طرفی، انبوه مردمان مغرب زمین را به توجه بیشتر و تجسس در اسلام و فرهنگ اسلامی واداشته و از طرفی محققان و نویسندگان اسلام شناس را تشویق نموده تا در این زمینه ها بیشتر به قلم فرسایی بپردازد که متأسفانه عمد جهت این آگاهی رسانی نشأت از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه می گیرد. تحقیق حاضر اثری در تداوم تحقیقات اسلام شناسی غربی است که با نام «از خدا به الله» عنوان یافته است.

می دانیم که یکی از مفاهیم مشترک و به گونه ای دیگر غیر مشترک در میان ادیان الهی خصوصاً ادیان ابراهیمی تلقی از خداوند از حیث وجود، اسماء، صفات و دیگر مظاهر خداوندی است که این نوع تلقی در الهیات اسلامی و مسیحی به گونه ای محسوس متفاوت است. نویسندگان همین اختلاف تلقی از مفهوم را عنوان کتاب خود قرار داده و به گونه ای گسترده به قیاس در اندیشه های الهیاتی اسلام و مسیحیت پرداخته است. تلاش نویسنده را می توان در این میان به سه بخش تقسیم نمود:

1- مطالعات الهیات اسلامی و بعضی از شعب کلامی و فلسفی اسلام:

در این بخش نویسنده بیشتر دیگر متون نویسندگان غربی که در ادوار قبلی به مطالعه مبانی اسلام پرداخته اند را می آورد و کمتر خود در مقام مطالعه تاریخی معرفت شناسی و جریانات اسلامی است. البته طبق آنچه سنت مستشرقین و اسلام شناسان غربی است و تماماً از يك روح واحد برخوردارند و به نوعی می توان يك وحدت رویه مطالعاتی در خصوص اسلام را در مطالعات آنان پیگیری کرد نکته جدید و قابل تأملی که فرای آن تلقیات تاریخی آنان باشد کمتر مشهود است. نویسنده به طور کلی در بخش اول کتاب خود که به بخش معرفت شناسی اسلام

و مسیحیت می پردازد از متون تاریخی و اسناد و مدارك موجود استفاده کرده است.

2- مقایسه اسلام و مسیحیت بر طبق اسناد و مدارك موجود:

نویسنده در این بخش از تحقیق خود به ادوار مختلف اسلامی و مسیحی و حیات و نشاط فکری آنها می پردازد و به نوعی در مقام مقایسه تاریخی، کلامی و فلسفی برمی آید. مطالعات وی از آغاز ظهور مسیحیت حتی ریشه ها و مبانی فکر مسیحی قبل از ظهور مسیحیت تا دوران معاصر است. بررسی بین مذاهب مسیحی، بررسی تاریخی جریانات فکر مذاهب مسیحی تا جایگاه امروزی مسیحیت در جهان، همچنان در مقام مقایسه به طور موازی جهات اسلامی و مسیحی را دنبال می کند و این وضعیت را در بخش اول برای جامعه اسلامی در مسیر تاریخی دنبال می نماید.

3- پرداختن به دوران معاصر و بررسی راهکارها:

هدف نویسنده به طور کلی نگرشی جامع به دو دین ابراهیمی اسلام و مسیحیت است و وی با پرداختن حتی به اندیشه های مؤثر در مبانی اسلام و مسیحیت در قبل از ظهور آنان موقعیت تاریخی دینی آنها را در نگرشی کلامی فلسفی و اجتماعی دنبال می نماید تا به دوران معاصر و موقعیت کنونی این دو دین و پیروان آنها ختم می نماید. به نظر می رسد دکتر رادانس در این بخش بیشترین توجه خود را متوجه اسلام و موقعیت مسلمانان در جهان می نماید. زیرا جهان معاصر بیشتر شاهد خیزش اسلامی است تا اینکه حیاتی نشاطین را از ناحیه مسیحیت ناظر باشد. و طبیعتاً بیشترین توجه نیز از هر حیث متوجه این اندیشه و جامعه آن است وی در قسمت مهم از این بخش به روز آمدترین راه کارهای تساهل و تسامح در تعاملات بین ادیان و پیروان آنها یعنی گفتگوی بین ادیان می پردازد و آن را چندان کارساز بحرانهای موجود نمی داند.

اثر موجود علیرغم داشتن نقاط ضعف از لحاظ فکر اسلامی این خصیصه مثبت را داراست که کمتر از محدوده فکر و اندیشه فرا می رود. هرچند در طرح «مسئله حکومت» در اندیشه اسلامی که تکیه گاه مباحث روزآمد وی است به قلمروهای سیاسی نیز ورود دارد.

فهرست مندرجات کتاب:

بخش اول: سیر روح در غرب و اسلام

قسمت اول: مسیحیت عتیق و قدیم

الف: تصویر دنیا از دید یونانی

1- اساس و بنیاد

2- خداوند فلسفی

ب: روح مسیحی

1- اساس وحی

2- نوسانات آموزشی

پ: کلیسا و دولت

1- ساختار کلیسای رومی

2- حکومت بیزانس

قسمت دوم: مفاهیم اولیه سیستم اسلام

الف: بشارت دهنده

1- موانع برای اسلام

2- اولین قدم در مکه

3- الگوی مدینه

4- ساختار يك حکومت مذهبي

ب: قرآن، چارچوب شکل‌گیری آن

1- آئینه پیامبران

2- آشفته‌گی و اغتشاش بر سر کلام الله

3- قرآن به فرم چاپی

4- سیستم رفتار و زندگی در اسلام قدیم

پ: قرآن - لفظ مفاهیم

1- اساس و بنیان جامعه

2- دین بشارت‌دهنده

3- آفرینش و تاریخ

4- جامعه و دگردیسی

5- اعتقاد و علم اخلاق

6- آغاز عقلانیت

ت: سنت بشارت‌دهنده (حدیث)

1- شکل‌گیری حدیث

2- لفظ مفاهیم

قسمت سوم: مسیحت در قرون وسطی

الف: کلیسا و حکومت

1- آغاز جدایی

2- تغییر فاحش وضعیت اجتماعی

3- انسان و کلیسای قدرت

ب: کلیسا و فلسفه

1- حرکت فهم و شعور

2- اعتقاد عقلانی توماس فن آکوئین

پ: اساس و ساختمان زور

1- روحانیون صاحب قدرت و الحاد و بی‌دینی

2- فقرگرایی و تفتیش عقاید

3- لفظ جنگ‌های صلیبی

قسمت چهارم: ساختمان قدرت اسلام کلاسیک

الف: شکل و فرم قدرت

1- خلفای دینی

2- عربهای امیه (خاندان بنی امیه)

3- مسلمانان عباسی

4- گسترش ارتدکسی سنی

5- تجزیه قدرت به وسیله قدرتهای خارجی

6- پیش نویس قدرت اسلام

7- امتیاز سنی

ب: سیستم دینی - اجتماعی

1- تحلیل ابن خلدون

2- تقابل میان شهر و روستا

3- نشر دین و دینداری مردمی

قسمت پنجم: کلیسا و انسان در نحوه زندگی عصر جدید

الف: رنسانس

1- جهان در حال گذر

2- ایده‌ها انسان‌گرایی

ب: اصلاحات

1- تأثیرات اجتماعی - مذهبی

2- اصلاح‌گرایی مارتین لوتر

3- لوتر و اسلام

پ: روشنفکری و معرفت

1- عقلانیت و دین

2- روح انسانها

3- دستگاه قدرت متقابل

4- نبرد کلیسا

5- منشور شکیبایی و برداری

قسمت ششم: قدرت دفاع فلسفه اسلامی

الف: اعتقاد و عقلانیت اسلامی

1- دین‌شناسی

2- روشنفکری اسلامی

3- دین‌شناسی عقلانی سنی

ب: توسعه و نشر فلسفه

1- فیلسوفان اسلامی

2- ابن رشد - اتمام فلسفه اسلامی

3- سهروردی - انهدام و نابودی روح

پ: اسلام و راه درونی

1- توسعه و بسط عرفان

2- عرفان ابن عربی

3- فرقه صوفیه

قسمت هفتم: آزادی گرایی در تجدد غربی

الف: شکافت روح

1- رهاسازی خویشتن به وسیله کاهش و تضعیف اعتقاد

2- فقدان قوه درک و شناخت به وسیله علم

ب: زندگی اعتقادی و زندگی علمی به عنوان يك سیستم

1- تجزیه و شکافت استقلال عقلانیت

2- پیشرفت به وسیله مسیحیت زدایی

پ: بحران سرمایه داری

1- ساختاری «ماشین زیبا»

2- حرکت به سوی جامعه جهانی

قسمت هشتم: گسترش اسلام به صورت پیشرفت مدرن

الف: واکنشهای ضد استعماری

1- غروب بی احترامی و توهین

2- اسلام و تمدن غرب

3- آغاز بنیادگری

ب: اسلام سنتی و جایگزین های مدرن

1- سنت گری به جای بنیادگری

2- مسئله غامض هوش اسلامی

3- شهیدی برای عقلانیت اسلامی

4- خودفریبی اسلامی

پ: مبارزه طلبی هستی گرایانه

1- اسلام و زن

2- اسلام و یهود

3- اسلام و اقتصاد

بخش دوم: دکترین مدارا و توسعه اسلام

قسمت نهم: موضوعات بین ادیان - گفتگوی کلیسا و اسلام

الف: روش کشیشان کلیسا

1- نتایج حاصله

2- دین شناسی جدید

3- اجتماع کشیشان کلیسا

ب: جهش بزرگ کلیسا

1- روح شورای کلیسا

2- بی حرمتی به پاپ

3- پیشرفت دین شناسی مدرن

4- فطرت و پدیده Wojtyla

5- فرقه پاپ‌گري

6- کاتولیک ناراحت، اسقف Lefebvre

پ: گفتگو با اسلام

1- اسلامی کردن وحی

2- رهایی حقیقت

3- رساله گفتگو

4- دیدگاه جهانی گفتگو

5- دیدگاه کلیسایی گفتگو

قسمت دهم: چند فرهنگی - گفتگوی سیاسی - اسلامی

الف: بحران دموکراتیک

1- شرایط جدید

2- سیاسی

3- سناریوی سیاسی فرهنگی

ب: چند فرهنگی در آلمان

1- راه به سوی سرزمین مهاجرپذیر

2- اجتناب ناپذیری مهاجرت جهانی

3- بحث چند فرهنگی

4- چند فرهنگی آلمانی ترکی

5- خطبای مسلمان و مساجد شیشه ای

6- مشترکات اسلامی آلمانی - ترکی

پ: شانس اسلام

1- کسب قدرت از طریق چشم پوشی از علائق

2- اخلاق ضدیت با یهود

3- روح اخلاق اسلام

4- مشکل مالی اخلاق

قسمت یازدهم: اخلاق گفتگو - کاهش و تحلیل روح در مرحله پیشرفت

الف: میدان قدرت مدارا

1- پشتیبانی متوسط

2- طیف خودپاشی غربی

3- مسیحیت و اسلام از دیدگاه شناخت

4- آگاهی و بصیرت اسلام در مدارا

ب: پیشرفت و تکامل اندیشه فقدان هستی

1- فقدان شورای فرهنگی

2- سلب صلاحیت

3- فاکتورهای تضاد در اسلام

4- اکونومی برخوردهای فرهنگی

5- پیشرفت بدون خدا

از خدا به الله در راستای جهانی شدن اقتصاد، آلمان و اروپا از آغاز دهه 60 قرن 20 تحت تأثیر رشد حرکت مهاجرت که باعث تقابل جامعه غربی با فرهنگهای گوناگون گردید، واقع شدند. در اثر این تقابل، فرهنگ غرب در کشمکش با دیگر فرهنگها و تأثیرپذیری از آنها درگیر شده که به صورت استادانه ای می توان فرهنگی پیشرو و اسوه را از آن میان جستجو کرد.

در این پروسه، مهاجرت از کشورهای اسلامی و نیز مقوله اسلام به عنوان يك فاکتور پیچیده مطرح می شود که هوشیاری و بصیرت عمومی در جامعه، نقش مهمی در این باره بازی می کند که در این زمینه مفهوم سیاسی و تأثیرات بلند مدت آن بر جامعه قابل ارزیابی و تخمین نمی باشد.

به خصوص در آلمان جامعه ترك و در فرانسه و انگلستان جوامعی از آفریقای شمالی و مسلمانان هندو - پاکستانی بزرگترین گروه های پیروان اسلام بوده که هم از لحاظ تعداد و هم از لحاظ مذهبی جزو مهمترین گروه های مهاجر با سهمی معادل 40 تا 50 درصد می باشند از کل تعداد خارجیان و نیز درصد رشد آماری بالا این گروه از خارجیان مسلمان از جهت اختصاصی - سیاسی دارای مفهوم و اهمیت خاصی هستند. تاکنون اطلاعات در مورد جذب این گروه از مردم در جامعه و امور مربوط به آنها کمبود و نقص بسیار مشاهده شده است و اهمیت این گروه ها در جامعه با یکدیگر همخوانی نداشته است. آشفتگی جمعی که در رابطه با طبقه بندی بنیادگرایی اسلامی درکل اسلام و نیز دعوای انفرادی بر سر مسائلی مثل ساختمان مساجد، اذان (اوقات دعوت به نماز) حجاب. محله یهودیان و غیره وجود دارد، تاکنون باعث شده که آزادی عقیده و رأی در ایجاد يك قاعده زبانی مشترك با دكترین خاصی به وقوع نپیوندد. بیش از ده سال است که در آلمان دواير مشخصی از سیاست، کلیسا و از طرف رسانه های جمعی و مراکز شرق شناسی دولتی يك بزرگ نمایی با سرفصلهای گفتگوی بین ادیان و گفتگو میان فرهنگها مختلف را به مرحله اجرا درآورده اند. پس از فهرست بندی مفاهیم عرضه شده در مبحث اسلام، می توان آنها را به عنوان اینکه اسلام دینی با درك اجتماعی مسالمت آمیز است و ایمان و اعتقاد را اصولاً غیرسیاسی می داند و به همین دلیل مورد حمایت قانون اساسی و جامعه آلمانی قرار باید بگیرد، عنوان نمود. در امر مهاجرت تمام خصوصیات و اشکال اسلامی آن به هر حال حفظ و رعایت می شود مثل اسکان در محله های خاص، ایجاد مراکز فرهنگ اسلامی با زمینه سیاسی، تدریس دروس اسلامی در مدارس یا ایجاد مراکز و اتحادیه هایی در زمینه علائق فردی و علائق اقتصادی با اهداف سیاسی - اسلامی و غیره.

با انجام يك تحقیق در مورد برخورد و مقابله ساختار گروهی اسلامی با جوامع صنعتی مدرن که اتفاق می افتد می توان به وجود مشکلات عدیده ای در این زمینه پی برد. اسلام به عنوان يك واحد عملی از دو مبحث اعتقاد و حکومت تشکیل شده است که بحث و گفتگو در این باره وجود دارد و این امر ناشی از یکسان نبودن آراء در مورد

تاریخ توسعه و بسط اسلام در شرق و غرب است. از آنجایی که چهره جهانی مذهب و دین از دید تاریخی و نیز سیستم فکری و سیاسی، تماماً مرتبط با تاریخ تکنولوژی و ساختار قدرت می باشند، می توان تنها روشهای تحلیل موضوعات اصلی در اسلام و مسیحیت را از دید تاریخی با توجه به شکل پیدایش هر کدام از آنها مورد بررسی قرار داد، همانطوری که امروز این کار انجام می شود.

در زمان حال، دید دینامیکی، توسعه و بسط اقتصاد جهانی، ارتباطات و ژئوپلیتیک نقش بسیار مهمی در شکل گیری جمعی عقاید و نظرات ایفا می کند که این امر اگر باعث جلوگیری از تغییرات فاحش اجتماعی در درک جامعه نگردد. قطعاً مشکلاتی را این زمینه پدید می آورد. بنابراین ضروری به نظر می رسد که تحقیقاتی در زمینه دموکراسی مسیحیت مدرن و رابطه آن با جامعه امروزی صورت پذیرد.

مباحثی مانند «تصویر دشمنی در اسلام»، «مدارا در اسلام» و «نامداری در مسیحیت» که به طور مثبتی از دید اسلامی و سنت آن مورد بررسی قرار گرفته، به نحو بارزی در زمینه بحث و گفتگوی ادیان مورد استفاده قرار گرفته است و به صورت سازنده ای در هدایت اطلاعات مربوط به اسلام نقش داشته است. طرحهای اولیه ای که گفتگوی میان ادیان و نیز فرهنگهای مختلف را در کلیسا و احزاب نمایندگی کرده باعث ایجاد برخورد فکری و رفتاری متقابل شده است که این برخوردهای متقابل، از جانب اسلام و تکفر اسلامی به طرز عاقلانه ای صورت گرفته است. صلح و آرامش شکل یافته در اینجا که به نحوه و تفکر مدارای اسلامی باز می گردد، می توان در جوامع غربی به شکلی متعصبانه و ناپردبانه معرفی شود و برای رفع این معضل باید مفهوم ترس از اخلاق فرهنگی جدید و تازه را از میان برد.

در جامعه امروز آلمان با توجه به موقعیت فعلی اسلام، با جملاتی از قبیل «اسلام دین صلح خواهی است» یا «بنیادگرایی به معنی اسلام نیست» سعی می شود تا راه نقد و انتقاد را ببندند و از این طریق موقعیت زندگی نیمی از خارجیان ساکن در آلمان که دارای پتانسیل های کاربردی خوبی می باشند را دچار تحول و دگرگونی نکنند. زمانی که کلیسای پروتستان «هسن - ناسائو» می گوید «همه آلمانیها باید مسلمان شوند» یا یکی از رؤیسان جمهوری قبلی آلمان اظهار می دارد که «اسلام نشان دهنده و رهگشای به سوی مدنیت است» نشان دهنده بی اطلاعی و نقصان آگاهی تاریخی کافی از سوی آنهاست.

اگر بنا باشد تا تحلیلی از دین اسلام در آلمان به عنوان يك فاکتور جدید قدرت ارائه دهیم، باید حتماً دو مقوله دشمن و نمونه اجباری گفتگوی میان ادیان را مدنظر داشته باشیم تا از این طریق به منشأ ایدئولوژی و نیز تأثیرات اسلام و نمایندگان آن وقوف پیدا کنیم. اما چنین توجهی به این امر بنابر دلایل متدیک نمی تواند به صورت يك شابلون و الگوی نادقیق استوار باشد یعنی چیزی که در مسئله گفتگوی میان ادیان عادی قلمداد می گردد. چیزی که در اینجا توصیه گردیده بازگشت به سیستمهای تحلیلی جداگانه و روشهای آن است که در مقابل گفتگو که امری بی حاصل و بی ثمر است از کارآیی و پتانسیل بالاتری برخوردار است. اینگونه روش و سطح قضاوت جدای از استفاده و کاربرد سیستم های تحلیل از نتایج تحقیقات و بررسی هایی که در طول زمان در مورد تمدن و خصوصیات فیزیکی آن صورت پذیرفته، بهره مند می گردد. از آنجایی که در دایره گفتگو از موضوع تصویر غرب و علوم، تا حد ممکن به صورتی منطقی صحبت به میان می آید، می توان از مشخصه های گفتگو در تحلیل جامعه نیز بهره هایی به صورتی محدود و معین گرفت. در مبحث گفتگو استدلال و برهانی که برای گفتگوی بین ادیان مورد استفاده قرار می گیرد در حقیقت مفهوم نظر و آرای حاکم حرف اول را زده و پیشرو است اگرچه در این مقوله کمبودهایی در مفاهیمی مثل «مرز فکری یا کمبودهای واقعیات و مستندات» به چشم می خورد.

جریانات و وقایع پیش آمده باعث ایجاد طرحی برای آلمان به عنوان يك کشور مهاجرپذیر که بدون هیچگونه پیش شرطی پاسخگوی سیل مهاجران است گردید، مهاجرانی که بعضاً دارای هیچگونه تخصصی نبودند و به نوعی این مهاجران واردکننده فرهنگ سرزمین مادری خویش بوده اند. این اقلیتهای جدید تازه شکل گرفته در آلمان با قوانین اساسی موجود در آلمان در تضاد بوده و مقاومت آنها نیز برای همخوانی با وضع اجتماعی و سیاسی آلمان در مواردی شاخص است، به نحوی که تطبیق فرهنگی این اقلیتهای یکی از معضلات موجود جامعه آلمان بوده و می باشد.

با بصیرت و هوشیاری می توان دریافت که عدم تناسب و وجود اختلاف سلیقه اقلیتهای مهاجر و اکثریت جامعه باعث ایجاد و رشد مفاهیمی مثل «ضدیت و دشمنی با خارجی»، «افراطی گری راست» و «نژادپرستی» و غیره گردیده است که امروزه از اهداف اصلی گروه های افراطی راست و نژادپرست، جلوگیری از مهاجرت اقوام دیگر و گفتگو و بحث اسلامی می باشد. این اهداف بلند مدت به طور فعالی از درك متقابل میان غرب و اسلام جلوگیری می کنند و به عنوان يك راه حل اروپایی برای این معضل ایجاد شده توسط این اقلیتهای می توان در سخنرانیها و موارد نظیر آن، اقلیتهای را با مسئولیتهای جدیدشان در قبال جامعه آلمانی و غربی آشنا نمود و ایشان را وادار به پذیرش این امر کرد.

شرایط لازم برای بسط و گسترش اسلام وابسته به وضعیت و تصویر فعلی اسلام به صورت کوتاه مدت نمی باشد بلکه نیازمند به الگوهای مستند، نمونه های و تصاویر تاریخی و نیز بسط و توسعه اسلام در دوره های مختلف تاریخی دارد. این مستندات نمونه قادرند که يك جامعه را به صورتی دینامیک درآورده و از فرهنگ آن يك فرهنگ پویا بسازند، به نحوی که يك عامل خارجی هیچگونه مغایرتی با آن فرهنگ پیدا نکرده و در تضاد با آن نباشد. به دنبال این امر می توان روشی عقلانی و مستدل را بر تحلیلهای حاکم در روشهای علوم طبیعی و نحوه تفکر پیاده نمود.

باید توجه داشت که فراهم نمودن شرایط و ساخت تصویر دلخواه از ایدئولوژی مورد نظر در کوتاه مدت دارای هیچگونه اهمیتی نمی باشد و آنچه مورد اهمیت است رشد و توسعه فرهنگ در درازمدت و به دنبال شکل گیری تاریخ فرهنگی و رابطه آن با جامعه می باشد. در بحث میان فرهنگها، برای مثال در اسلام، اگر هیچگونه فاصله و اختلافی با نشانه مهم امروزی آن یعنی «مدارا» نداشته باشد، این امر نوعی تصادم با سیستم بنیان نهاده شده آن توسط منادی و بشارت دهنده آن یعنی حضرت رسول اکرم است که در اصول قرآنی خویش و وحی شده از جانب خداوند، چه از لحاظ سیاسی و چه دینی برای جامعه مسلمانان «امت» فرمولی برای مفهوم مدارا، ارائه نگردیده و تنها تمایل به این امر را نشان داده است.

در اسلام اعتقاد عقیده جمعی نیز نسبت به آراء و عقاید منفرد و جدا، به صورت غالب بروز می نماید. امروزه اغلب درك و فهم غربی از مجموع عقاید و اعتقادات اسلامی، سعی بر آن دارد تا مبحث مدرن «آزادی دینی» را به صورتی جداگانه از دیگر مفاهیم دینی اسلامی مطرح و آن را در پیش زمینه معرفی از اسلام قرار دهد. در حالی که از يك سو، چهره گفتگوی اسلامی جرأت پیدا می کند و سعی بر آن دارد تا از مبحث «مدارا» نوعی معرفی به سبك غرب ارائه نماید. از سوی دیگر تصادمی میان آن و اصول فرهنگ غرب که بر پایه عقلانیت استوار است، رخ می دهد. با توجه به مدرنیته شدن جوامع غربی و نیز نگاهی به الگوی گفتگو، می توان دریافت که این الگو نمی تواند پاسخگوی بسیاری از مسائل مطرح شده باشد و کاربرد چندانی ندارد. پس لازم است تا این الگو تغییر یابد و حتی در صورت لزوم جدا شدن مهاجران از فرهنگهایشان در جوامع غربی در الگوی جدید پیش بینی گردد.

در این کتاب تنها به توضیح پروسه ورود اسلام به جوامع غربی و به خصوص آلمان در دهه های اخیر و تأثیرات آن به عنوان يك فاکتور جدی و همه اکتفا نگردیده، بلکه ریشه ها و علل تاریخی، مذهبی و سیاسی این پروسه مورد بحث واقع شده است. بهترین مرجع برای بررسی این پروسه و علل آن، چارچوبی است که خود اسلام بنا نهاده است. زیربنای واحد و یکدست اسلام که زندگی را تحت پوشش قرآن تعریف می کند، در جوامع غربی از هم جدا و گسسته می باشد. به طوری که مذهب، حکومت و علم نمی تواند زیربنای واحدی داشته باشد و رو به سوی سکولاریسم دارد. این امر، یعنی جدایی سه مقوله فوق، در نهایت به حاکمیت عقل و شعور و همزمان با آن، به از هم پاشیدگی و تجزیه خداگرایی منجر خواهد شد.

در زمانی که در غرب روابط و پیوندهای سنتی در حال تحلیل و کم رنگ شدن هستند، سنتها و روابط مذکور در اسلام به عنوان قوانین خداوند (شریعت) نقشی بنیادین و مرکزی را بازی می کنند. هویت شرقی اسلام در بلندمدت، که از نزول وحی در قرآن و ساختار قرآنی شکل می گیرد، پیامبر اسلام را به عنوان الگو معرفی می کند. اما در معرفی هویت اسلام در کوتاه مدت، نمی توان از تقابل فرهنگ و موقعیت غرب با اسلام صحبت به میان نیاورد. زیرا مدرنیته بودن غرب و پیشرفتهای آن در زمینه های علوم و فنون بر هویت امروزی اسلام بی تأثیر نبوده است.

رشد سریع مسلمانان در آلمان در فاصله 1970 تا 2000 نزدیک به هزار درصد بوده است. چیزی که حتی برای آمارگران اسلامی و جوامع آنان ناباورانه می نماید. شاید به همین دلیل، وظیفه این کتاب تحلیل بنیادی و سیستماتیک برای ارزیابی توسعه و بسط اسلام در چارچوب شرایط و موقعیت جوامع غربی باشد. در این نوشتار توصیه می شود که برای جلوگیری از مهاجرت بی رویه به اروپا و به خصوص آلمان، ساختار و الگوی «گفتگو» دچار تحول گردد. تا از این طریق نیز بتوان برای فهم بهتر و درک بیشتر غرب از نقش اسلام در اروپا، گامهای جدید برداشت. به هر حال از نظر این نویسنده، امری که لازم و ضروری به نظر می رسد، این است که باید به گفتگو، هویتی جدید داد تا بتوان آن را مطابق وضعیت موجود جامعه غرب و معضلات ایجاد شده توسط مهاجران چندفرهنگه و به دنبال آن برخورد و تقابل اسلام و مسیحیت پیاده نمود.

دوران عتیق اولیه مسیحیت: تصویر جهان از دیدگاه فلاسفه یونانی: زمانی که از تکامل روح صحبت می شود، طبق درک جوامع غربی قبل از هر چیزی از روح انسان صحبت به میان می آید که در آن سعی می شود. جایگاه آن را در جهان، در آفرینش و خلقت و نیز رابطه آن را با خداوند تبیین نمود. تفکر غربی در این زمینه از اولین ریشه های آن صحبت به میان می آورد و معتقد است که بستر روح انسان، همان بستری است که جهان هستی برای وی تهیه دیده است. بدین وسیله انسان قادر خواهد بود تا از توانایی هایی که در اختیارش نهاده شده، برای تکامل درک و شناخت خویش از خداوند و علوم طبیعی استفاده نماید و از این طریق روابطی را با عالم متافیزیک برقرار کند.

موضوعی که باعث ایجاد بحث دیالکتیک میان خداوند و جهان گردید، دارای موضوعات مکملی از جمله تأثیر نیروی روح و معنویات در اعتقادات و عقاید، عقلانیت، معنویت و عقل گرایی، قدرت درک و تحلیل آن، مذهب و فلسفه و نیز قدرت خداوند و نیروی بشر بوده است. این موضوعات نیز به نوبه خویش در مراکز قدرت فرهنگی اروپا واجد اهمیت فراوانی گشت، به خصوص پس از آن که دوره مسیحیت شروع شد و وجود عقاید متفاوت در این زمینه ها باعث ایجاد شکاف در تفکر غربی گردید.

بنیان و اساس نحوه تفکر معنوی غرب بر تفکرات سقراط، افلاطون و ارسطو استوار است، سه شخصی که ستارگان تفکر غربی محسوب می شوند و کل نحوه تفکر فلسفی جهان نیز متأثر از این سه شخصیت است. سقراط، که از زندگی او اطلاعات کمی در دست است به عنوان اولین شخصیتی است که عنصر انسان را با قوانین اخلاقی درآمیخته است و واضح نحوه تفکر روشنفکرانه و عقلانی بوده و فسادناپذیری و درستکاری وی باعث مرگ او به وسیله جام شوکران گردید. وی این دیدگاه انقلابی را مطرح نمود که شعور و بصیرت در بستر روح جلوه‌گر می شوند، این تفکر اساس شیوه آموزش و علم گردید. هرچه انسان دارای معلومات بیشتر و آگاهی وسیعتر باشد، این خطر که با وی بدرفتاری شود، کاهش می یابد. طبق نظر سقراط که بر پایه ذات حقیقت و خوبی استوار است، حیات باید به طور دائم و پیوسته مورد محك در بوته آزمایش باشد در غیر این صورت می توان گفت که زندگی دارای ارزشی نیست. ارزش و قدرت واقعی تفکر سقراط حتی يك قدم فراتر رفته و شعور، بصیرت و عقل را به صورت واحد و منفك از دیگر اجزا بررسی می کند. وی «حقیقت و خوبی» را به عنوان بهترین ملاك و میزان می شناسد و جدای از نحوه شکل خارجی آنها، آن را راهنمای آموزش انسان برای رسیدن به اهداف فلسفی می داند. این پیوند حیاتی میان عقل گرایی و روشنفکری به عنوان سرچشمه دانایی از يك سو و درك مستقیم و عمیق به عنوان نیروی اخلاقی از سوی دیگر، انسان را قادر ساخته تا میان روح و جسم خویش و قدرت خداوندی ارتباطی برقرار سازد تا از طریق این ارتباط دارای قدرت درك والاتری گردد. این درك والا و عمیق می تواند نه تنها برای وجود انسان بلکه برای جامعه مفهوم اخلاقی حقیقت را به ارمغان آورد.

افلاطون مؤسس و گسترش دهنده دنیای «عقیده و نظر» بود. وی معتقد بود که ورای هر اتفاق و پیش آمدی نیروی عظیم هوشمندی با نام «پادشاه آسمان و زمین» وجود دارد و آن موجود را از روح و ماده می دانست و از این طریق پیوند میان روح و شعور (عقل) و مادیت و معنویت ایجاد می کرد. پدیده های شیطانی که به صورت اتفاق و نامنظم در این دنیا رخ می داده تأییدی بر وجود خدایی هوشمند بوده و این امر انسان را موظف به آشنایی با فلسفه وجودی «روح» می نماید. درك عقلانی جهان و نیز نظرات دسته بندی شده درباره کائنات این امکان را به افلاطون داد تا فرآیند حاصله از درك جهان فانی و نیز روح گرایی را به عنوان پیش مرحله ای برای بعد دینی مطرح نماید. در تعلیمات وی همواره ساختاری میان عقلانیت، منطق و ریاضیات از يك سو و از سوی دیگر اسطوره و افسانه و تخیل به چشم می خورد. می توان دریافت که پایه و اساس تعلیمات و آموزش وی همان قوانین اخلاقی سقراط است که به عنوان سرآمد و نوک پیکان فلسفه یونانی قلمداد می شود. تصویر اولیه از ایده های تعلیمی که مبنای آن روح گرایی بوده است باعث گردید تا حضور پیش آمدها و اتفاقات دنیوی به پشت صحنه برده شود و يك سیستم کامل کننده که بر مبنای مشاهدات تجربی طبیعت استوار است، در عرصه ظاهر گردد. ارسطو بر مبنای این حوزه و محدودیت فعالیت نمود و می توان گفت که شخصیت و تعالیم وی مکمل بسیار خوبی برای تعالیم افلاطون بود و تعالیم این دو تن به عنوان اصول و مبنای تفکر غربی قرار گرفت.

کلیات توانست بر مبنای دسته بندی مادی صورت پذیرد که این خصوصیات بدون شناخت از روح انسانی فاقد ارزش و مبنا بود. برای درك و شناخت نه تنها خود ماده و جسم بلکه برای حرکات و تغییرات آن در جهان؛ ارسطو قدمی برداشت. از نظر وی، جوهر هر ماده نه تنها قسمتی از همان ماده است، بلکه ماهیت شکل دهنده ساختمان و فرم آن است که قادر است با ارتباط خاصی که با ماده دارد، باعث گردد که نه تنها ساختمان بالفعل بلکه ساختمان بالقوه ماده شکل گیرد و تحت شرایط خاصی دارای فعالیت گردد. ماده را می توان به عنوان يك

مکمل یا متمم از يك فرم تصور نمود که قادر است از طریق ساختمان فعال و متحرک خویش، باعث عبور از حالت مجازی به حالت واقعی گردد. به همین روال است که در تمام اجزای متشکله ماده خصوصیات بالقوه تحت فرآیند هایی تبدیل به خصوصیات بالفعل می گردند و این فرآیندها به هیچ عنوان قابل اغماض نیستند و نقش اصلی را در شبکه حیات ایفا می کنند.

دینامیک (تحرک و جنبش) طبیعت، یک پدیده و ایده مافوق طبیعت نمی باشد، بلکه نتیجه فرم و شکل نیروی بالقوه درون هر ماده است که «شدن» و «از حالی به حال دیگر رفتن» را در خود دارد. ارسطو با درک تحلیلی از مجموعه طبیعت به وسیله تطبیق با روح انسان توانست ایده ها و افکار را تبدیل به واقعیت در گستره ذهن و شعور انسان نماید و افق تازه ای را فراروی بشر قرار دهد و دروازه های جدید طبیعت را بر روی انسان گشاید. برای اولین بار انسان به عنوان یکی از ظواهر طبیعت مبدل به یکی از جوهره های طبیعت گردید که قادر بود پیش آمدها و فرآیندهای طبیعی را، دینامیک و تحرک آن را و نیز «هدف» طبیعت را مشاهده و کنترل نماید. چیزی را که سقراط آغاز کرد و افلاطون آن را ادامه داد و در تعالیم ارسطو به تکامل رسید، آموزشهای وی به عنوان اصول و مبانی تصویر جهان بود که از دیدگاه غربی پذیرفته گردید. چکیده فکر او این است: خواست انسان با احترام در مقابل حقیقت خداوند و خالق انسان درک عقلانی از جهان است.

ساختار و فرم یک دین سیاسی با فتح مکه توسط محمد(ص) یکی از مهمترین مراحل توسعه رسالت وی به پایان رسید. وی دین جدیدش را با استیلایی که یافته بود با آداب و سنن و مناسک و سبک فکری قبایل عرب در هم آمیخته بود. با دیدی نبوغی چارچوب لازم سیاسی - مذهبی با توجه به شرایط آن دوره را ایجاد نمود که با توجه به شرایط خاص تدابیر صحیح و درستی را اعمال می کرد. پیوند شخصیتی وی با مسئله وحی از جانب خداوند توانست خلأ روحی موجود در آن دوره را پر نماید و باعث ایجاد یک جنبش و تحرک روحی - سیاسی گردد. با نگاه به زندگی پیامبر اسلام می توان یک زندگی سراسر عجیب عرفانی - عقلانی که دائم در حال رشد و تکامل بود را مشاهده کرد. وضعیتی که پس از آن گسترش پیدا نمود هر کدام به جهاتی حائز اهمیت شدند. مکه به عنوان مرکز دینی و مدینه به عنوان مرکز سیاسی اسلام مطرح شد. عناصر تأثیرگذار یهودی و مسیحی چنانکه درباره آنها به تفصیل صحبت خواهد شد، نقش مهم و اساسی را در دین محمد ایفا نمودند و تضادها و تقابلهایی را در آن به خصوص با مسیحیت به وجود آوردند. هجرت از مکه به مدینه نقش مهمی در بسط و توسعه اسلام ایفا نمود، مهاجرین مکه برای نشر فکر نو و جدید، پل ها را شکسته و با کمک انصار مدینه یک اتحاد عملی که بر مبنای واقع بینی بنا نهاده شده بود ایجاد نمودند. نظام جدید نه تنها یک همزیستی مذهبی اجتماعی جدید را برای جامعه جوان عرب بنا نهاد، بلکه در مقابل سنن و آداب کهنه قبیله ای ایستاده و هویت جدیدی برای آنها به ارمغان آورد که این هویت تازه هویتی غیرقابل تعویض بوده و جهشی از روی موهومات و اسطوره های آن موقع قبایل عرب را باعث گردید. هویت جدید یک ایده و تفکر خدایی جهان شمول در یک سرزمین عربی بسیار سریع به آن شخصیتی ممتاز و برتر داد که به طرزی شگفت آور توانست خویش را از قید قدرتهای بزرگ و ادیان قدرتمند رها سازد. علاوه بر آن دین جدید توانست به واسطه ارائه مسائل و موضوعات اقتصادی قابل اجرا و استفاده صحیح از منابع اقتصادی موجود جذابیت خاصی به دست آورد و موفقیت روزافزونی کسب نماید. قبائل عرب که از موفقیت های محمد(ص) تحت تأثیر واقع شده بودند، سعی کردند تا با وی اتحاد برقرار نمایند و شریک راه وی شوند و این اتحاد و یکپارچگی میان آنها تحت لوای اسلام باعث گردید تا دین اسلام به عنوان یک قدرت جدید و نوظهور

در صحنه آن دوره سر برافرازد. مجموعه قبائل عرب با ایده اتحاد جدید به عنوان «امت» نامیده شدند و منظور از آن جامعه الله با قوانین خاص خویش که از کتاب قرآن که مجموعه وحی های خداوند به محمد(ص) است و اصول و پایه دین اسلام محسوب می شود برگرفته شده است.

ایمان و اعتقاد بدون قید و شرط، موقعیت ممتاز مدینه، قدرت صبر و تحمل اعراب، بهبود توفیقات اقتصادی و نیز امدادگی برای استفاده از زور و قوه قهریه، همگی سبب گردیدند تا وارثان پیامبر بتوانند پس از وی يك سیستم مذهبی - سیاسی در نواحی تحت تسلطشان برپا سازند، که این سیستم امروزه هم به چشم می خورد و در حوزه هایی فعال است. در مقابل افسانه ها و اسطوره های عرب که تجلی «شرك» بودند، محمد(ص) توانست کتاب «توحید» که در ابتدا مورد استفاده قبائل عرب و سپس کل جوامع بشری گردید را بیاورد. این کتاب توحید که همان قرآن نام دارد بر پایه و مبنای اصول دینی گردآوری شده و توسط پیامبر اسلام به زبان عربی تدوین گردیده است. به صحنه آمدن قرآن، باعث گردید تا دین اسلام بتواند خویش را از سایه ادیان یهود و مسیحی رفته رفته خارج نماید و جامعه اسلامی جایگاهی برای خویش بیابد. تغییر قبله از اورشلیم به مکه نیز از همین موقع صورت پذیرفت و نشانه ای برای استقلال و یگانگی اسلام محسوب می شود، زیرا طبق تاریخ، بنیانگذار فکری و اولیه اسلام و سازنده کعبه ابراهیم است و پسر وی اسماعیل به عنوان پدر نسل عرب محسوب می شود. فرصت شناسی محمد(ص) و قدرت درک موقعیتهای متفاوت از جانب وی امری واضح است و آثار آنها در موقعیت اسلام و دین جدید کاملاً مشهود بود، اما مشکلات و سئوالاتی از جمله سرنوشت امت محمد(ص) در درازمدت و نیز تطبیق احکام وحی شده به وی از جانب خداوند با شرایط دوره های پس از او نیز بعداً به وجود آمد. امروزه سعی شده و می شود تا محدوده های زندگی بشر و موضوعات اجتماعی و نیز نوع تفکر شری براساس آموزشهای قرآنی و احادیث پیامبر مطابقت داده شده و تنظیم گردد.

پیامبر اسلام توانست در مدت حیات خویش به چیزهایی دست یابد که بسیاری از دانشمندان علوم دینی علیرغم تلاش فراوان نتوانستند به آنها دست یابند. مانند يك جامعه ممتاز با رهبری عالی و توانا که توانست در کنار نقش مذهبی نقش سیاسی را نیز بر عهده گیرد و آن را بسط دهد.

طرح قدرت اسلام در عهد فاطمیه در مصر (از سال 1969 به بعد) یعنی زمان شیعه هفت امامی و ادعای شدید آنان بر تمامی دنیا اسلام و نیز خاندان بویه که ایرانی بودند و در شیراز حکومت داشتند (از سال 945 به بعد) و اعتقاد به شیعه دوازده امامی داشتند، توانستند برای خاندان عباسی در بغداد تبدیل به يك قدرت رقیب گردند. اشخاصی که در سرزمینهای تحت سلطه از جانب خلفا متصدی امور و حکمران می گشتند، علاوه بر استفاده از مالیاتها سعی بر آن داشتند که رأساً و مستقل از مرکز قدرت در امور نظامی، انتظامی، ضرب سکه و حتی در تدوین قوانین عمل نمایند. اما این حکمرانان نتوانستند آنطور که مایل بودند به خواسته های خویش جامه عمل بپوشانند زیرا در نیمه دوم قرن 10، حکومت بیزانس با حملات خویش برای بازپس گیری سوریه و فلسطین و تهدید اورشلیم مانع آنان گردید و علت دیگر آن که قابل اغماض نیست مقبولیت خلفای بغدادنشین به عنوان سمبل های اسلام برای کل مسلمانان بود که البته صداقت آنان توسط مسلمانان راستین با دیده شك و تردید نگریسته می شد. حتی غزنویان که ایرانی بودند و حاکمان جدید خراسان محسوب می شدند (از سال 1000 میلادی به بعد) با احترام گذاردن به خلیفه وقت به نام القدير (متوفی به سال 1031 میلادی) باعث تقویت خلافت شدند. در همین دوران احکامی در ضدیت با فلسفه دینی - عقلانی معتزله و نیز شیعیان فاطمیه صادر

گشت و غزنویان سنی مذهب نیز عرصه را بدانها سخت نموده بودند. غزنویان نتوانستند مدت زیادی از تأیید خویش توسط خلفا بهره جویند، زیرا سلجوقیان که ترکمن‌های سنی مذهب بودند از اواسط قرن 11 میلادی تحت فرماندهی طغرل بیک در مناطق وسیعی از ایران و عراق باعث ترس و وحشت مردم گردیده و با مانورهای خلفا را تحت فشار قرار داده تا آنها را به عنوان قدرت حفاظت‌کننده برای خویش برگزیند. بر اثر این اقدامات آخرین نمایندگان مذهب شیعه فاطمیه از مناطق فوق رانده شدند، به طوری که سلجوقیان که هیچگونه سنن اسلامی را دارا نبودند به عنوان نوآوران مذهب سنی نامیده شدند. بدین ترتیب و بالاجبار آنها توسط شخص خلیفه که اجراکننده قوانین خدا در روی زمین بود به رسمیت شناخته شدند. اصول بسط قدرت خلفا که به تدریج جهت خطا و اشتباه را پیش گرفته بود باعث گردید که خلفا که از جهت نظری، متولی اجرای قوانین خداوند و الگوی پیامبر اسلام بر روی زمین بودند، در عمل رفته رفته وابسته به افراد و قدرتهایی گشتند که با آنها بیعت می کردند و مشروعیت قدرت دینی و سیاسی خویش را تنها از این طریق کسب می نمودند.

ابوالحسن المواری (متوفی به سال 1058 میلادی) که قاضی بغداد بود، به عنوان یکی از فقهای مسلمان به شمار می آمد. وی در فرصتهایی از جانب خلیفه وقت به مأموریت‌های سیاسی اعزام گردیده بود و در همین اثنی بود که با طغرل بیک آشنا شده و تمام غارثها و خرابیهایی که توسط وی و سپاهیانش صورت گرفته بود را به چشم خویش دید و واکنش نشان داد و در پی آن نیز شاهد واکنش خشمگینانه مردم بغداد نسبت به اعمال و سیاستهای سلجوقی بود که از این طریق دنیا را به نوع و شکل دیگری نشان داده بودند. المواری تجربیات شخصی و دانش والای خویش را در هم آمیخت و چکیده آن را در اثری به نام «قوانین حکومت» (به عربی: احکام السلطانیه) به رشته تحریر درآورد. وی کوشش نمود تا قدرت خلفا را که بسیار بیشتر از آنچه که پیش بینی شده بود یعنی به عنوان نماینده و جانشین پیامبر اسلام و جاری کننده قوانین خدا در زمین تعدیل نماید زیرا از زمان مأمون که تفتیش عقاید را به راه انداخته بود و قدرتی بیش از حد معمول برای خلفا قائل گردیده بود نارضایتی هایی در جامعه پدیدار گشته بود.

این تئوریسین بزرگ حکومتی، مرکز رسیدگی به خواستها را خلیفه می دانست که به عنوان «امام» نیز شهرت داشت. از لحاظ جایگاه حکومتی، وظایف امام حفظ و پاسداری از اصول و مبانی و «سنت» پیامبر و قوانین «شریعت» بوده و در قبال «بدعت» ایستادگی و مقابله نماید همچنین حفظ امنیت حقوقی و دولتی، وضع مالیات و توزیع عادلانه ثروت در جامعه، تعیین سرحدات با کشورهای غیر اسلامی و آماده نگاهداشتن روحیه جنگی در مردان در مواقع مقابله با دشمنان و مخالفین دین و خدا که به معنای «جهاد» نامیده می شود از دیگر وظایف امام محسوب می گشته است. تعیین مسئولان دولتی در امور مختلف و نیز فرماندهی ارتش با نظر مستقیم امام صورت می گرفت. تمامی فعالیت‌های امام یا همان خلیفه به عنوان اجرای احکام خداوند از جانب وی شناخته می شد و دارای مشروعیت تام بوده است.

احمد بن حنبل توانست با ارائه یک تئوری عقلانی دینی در قبال روش مأمون مبنی بر تفتیش عقاید، به یک پیروزی دست یابد و تئوری وی پایه یکی از عقلانی ترین شاخه‌های مذهب سنی شناخته گردد. این شهرت و اعتبار بین قرون 9 و 11 کسب گردید.

اطاعت در مقابل فرامین خداوند، غیرقابل تغییر بودن اصول قرآن و سنت پیامبر و پایبند بودن به آنها؛ بالاترین وظیفه برای یک مسلمان محسوب می شده و المواری نیز بر آنها تأکید داشته است، و پس از آن اصل اطاعت در برابر خداوند جزو اصول اولیه مذهب سنی و مسلمان سنی مذهب یعنی «امت» گردید. به دنبال این اصل لازم

گردید تا از جهات حقوق و قضایی رابطه جدیدی میان امام و امت تعریف گردد. بدینوسیله مناطق تحت حاکمیت اسلام، زیر نظر يك امامت واحد اسلامی قرار گرفت و یا آنطور که امروزه نامیده می شود، یعنی سلطان نشین و رهبری سیاسی جامعه در کنار رهبری مذهبی جامعه به صورت واحد و متمرکز قرار گرفت و هر دوی این رهبری جزو اختیارات خلیفه محسوب می شد. فرآیند سیستم حکومتی که مخلوطی از فرامین دینی و نیز رهبری سیاسی - دینی خلفا بود، منجر به شکل گیری اسلام واقعی که مبنای آن امامت بود، گردید.

لوتر و اسلام معرفی خواسته‌های انسان و قدرت شناخت وی که تا قبل از لوتر تنها به شکلی محدود بر روی کاغذ عرضه گردیده بود، به وسیله وی در قالب و فرم جدیدی عرضه گشت که شامل تفکر وی نسبت به مسائل فوق بوده است. این نحوه تفکر درباره انسان و خواسته‌هایش از دیدگاه دین، تا حد زیادی به اسلام نزدیک است و سنگ بنای اصلاحات در دین مسیح محسوب می گردد. همانطور که ملاحظه گردید در اسلام برای الله مفهوم قدرت لایزال تعریف و بسط داده شده که اساس آن قرآن و نیز دخالت عقل در اصل ایمان و اعتقاد می باشد. تعلیمات لوتر که اعتقاد دارد ارتکاب گناه و آلوده شده به آن جزو تقدیر و سرنوشت است و در قبال آن انسان مسئولیت اخلاقی محکمی ندارد و نمی تواند برای رهایی خویش سهم داشته باشد، تناسب و ارتباطی با انسان گرایی هم عصرش نداشته است. در عقاید و نظریات لوتر می توان به صورتی آشکار، تردید و دودلی وی را نسبت به مسئله وحی مسیح مشاهده نمود.

این عقاید و نظریات در مقام ضدیت بزرگی با آراء، و افکار انسان گرای بزرگ، آراسموس فون روتردام (متوفی به سال 1536 میلادی) قرار داشت. فون روتردام در عین اعتقاد به اینکه خداوند در شکل و قالب مسیح ظاهر شده، معتقد است که انسان نیز در مسیر سرنوشت زندگی خویش می تواند نقش و سهمی را ایفا نماید و در آثار خلق شده خداوند به نوعی تأثیرگذاری نماید. با توجه به شباهت اسلام که اعتقاد به سرنوشت معینی برای انسان قائل است و نظریات لوتر، باعث گردید تا نفی موضوع تثلیث توسط لوتر مقبولیت بیشتری یابد. همانطور که می دانیم این نزدیکی به اسلام در همه موارد نمی تواند باشد، مسیحیان اصلاح طلب در ضمن پذیرفتن اصل سرنوشت و تعیین آن توسط خدا، برای انسان نوعی آزادی و خودمختاری در چارچوب ایمان به خداوند قائل می باشند. در اصول اصلاح شده دینی توسط لوتر، نوعی پارادوکس در آزادی رفتار انسانی مشاهده می گردد که در اسلام پذیرفته نیست.

نتایج حاصله از تفکر اسلام و اصلاحات لوتری در نفی و تکذیب اصل آزاد بودن انسان و خواسته‌های او، همسو می باشند و تقابلی نشان نمی دهند. زمانی که به خاطر مناسک سخت اسلام، عمل ارتکاب گناه کاهش می یابد، در تعلیمات لوتری فعالیت‌های پرتحرک انسان تقویت می گردد و اصل «آزاد بودن نسبی انسان مسیحی» می‌تواند مانع از ارتکاب جرم به صورت ناخواسته و اشتباه گردد. هم اسلام و هم مذهب لوتری، هر دو بر پایه اعتقاد به «سرنوشت و تقدیر تعیین شده برای انسان از جانب خداوند استوار هستند. اما دیدگاه لوتریسم در این مورد نسبت به اسلام، آزادگرایانه تر است و معتقد است که در کنار قدرت لایزال الهی، انسان نسبت به خویش دارای مسئولیت می باشد بدون آنکه تأثیری در آثار خلقت و آفرینش بگذارد. آراسموس نسبت به «محدود بودن خواست و اراده انسان» در نظریات لوتر به شدت انتقاد نمود، زیرا وی به عنوان يك انسان‌گرای کلاسیک، نقش شعور و عقل را در شکل گیری و تداوم ایمان در دین، عنصری بسیار مهم و واجب تلقی می کرد و برخلاف لوتر، «آزاد بودن کامل يك انسان مسیحی» را برخلاف نیرو و قدرت خداوند نمی شناخت.

صحبت دائم لوتر «رحم و احسان» که در تعلیم دینی به وسیله خداوند به انسان بشارت داده شده است، وی را بیش از پیش به تعالیم آگوستین درباره «گناه» مرتبط و متمایل ساخت. علت اصلی این تمایل رد شدید مفهوم «آثار» توسط لوتر بود. بازیگر مقابل آگوستین به نام پلاگیوس معتقد بود که انجام اعمال نیک که به نام «عمل صالح» شناخته شده در واقع بیشتر از مفهوم «رحیم» مورد توجه قرار می گیرد. آگوستین برخلاف لوتر که عمل صالح را به صورت کلی و واحد نگاه می کرد، آن را به شکلی مجزا و جدای از هم مورد بررسی قرار می داد. در این میان، ناآرامی و اغتشاشات در اروپا که ناشی از جریان اصلاح طلبی بود به عثمانیان این فرصت را بخشید تا در جنوب اروپا اسلام را به شکل قوی تری عرضه نمایند. از آنجایی که لوتر به شکل اساسی میان عالم دنیا و عالم معنا جدایی قائل بود، برخلاف کلیسا مخالف هرگونه اقدام نظامی بر علیه ترکان عثمانی بود. با توجه به تجربیات منفی از جنگهای صلیبی، لوتر توصیه نمود که با عبادت و توبه و استغفار به درگاه خداوند به عنوان ابزاری جهت جلوگیری از نفوذ هر چه بیشتر ترکهای مسلمان که آن موقع تا پشت دروازه های شهر وین رسیده بودند می توان از جنگ نظامی صرفنظر نمود. با این دیدگاه، اسلام تا حد زیادی کیفیت خود را در اروپا از دست داد و به عنوان دینی ممنوعه و ضد مسیح ظاهر گشت. برای پاپ خطر لوتر به مانند خطر اسلام محسوب می شد وی از لوتر به عنوان یک دشمن شرور داخلی و از مسلمان به عنوان دشمنان خارجی یاد می نمود که در حال تخریب دین مسیح گام برمی دارند. لوتر نیز به نوبه خویش از پاپ و اسلام به عنوان تهدیدگران مسیحیت نام می برد. از دیدگاه وی امر گفتگو و معامله با این تهدیدگران نمی توانست راه به جایی ببرد و موضوعی بیهوده تلقی می شد. او معتقد بود که درهم آمیختگی دین و سیاست، که پاپ سمبل و مجری آن بود، بزرگترین تهدید برای مسیحیت از درون دین است. این نحوه فکر لوتر، اساس نظریات او را مبنی بر جدایی حکومت های کلیسا (دین) و دولتی (سیاسی) تشکیل می داد. اساس تفکر اسلامی مبنی بر ادغام و همراهی دین و سیاست، از نظر لوتر مردود و غیر قابل قبول می نمود.

در مراحل بعدی لوتر با ترجمه موجود از قرآن در آن دوره و تفسیراتی که از آن شده بود، به ستیز برخاست که این ستیز و مخالفت او با قرآن و در کل با اسلام، به وسیله ترکان و نیز دشمنان شخصی لوتر (پاپ) با شکست مواجه و راه به جایی نبرد. به خصوص دیدگاه و نظرات نکلاس کوزانوس (Nicolaus Cusanus) درباره اسلام، توانست عقاید لوتر را در باره اسلام خنثی و حملات او را بی اثر نماید. این دیدگاه لوتر که پاپ و اسلام را با نگاهی برابر به عنوان خطر برای مسیحیت می نگریست باعث گردید تا متصورات وی از کلیسا و دین در جامعه با مشکل روبرو و در نظر بسیاری غیرقابل پذیرش تلقی گردد و نظریات روشنگرانه لوتر در سایه ای از ابهام فرو رفته و ادغام گردد که کوششهای وی در تغییرات و اصلاح دین تنها احتیاجات روانی لوتر بوده است. در راستای نیازهای روانی لوتر، می توان از ناسزنامه وی علیه یهودیان نیز صحبت نمود از جمله:

«... که مدارس و مساجد آنها را به آتش کشید ... که خانه های آنها را ویران و نابود نمود ... که به زنان و مردان جوان و قوی یهودی تبر، کلنگ، بیل و تیشه و سنگ داده و بگذاریم تا نانشان را با عرق فراوان درآورند ...»